فهرست

[اصول/ تنقیح مناط/ مقدمات 2](#_Toc52375439)

[مقدمه 2](#_Toc52375440)

[وجه چهارم تفاوت و تمایز تنقیح مناط و الغاء خصوصیت 2](#_Toc52375441)

[چند نکته در تحقیق مسئله 3](#_Toc52375442)

[نکته اول: 3](#_Toc52375443)

[طرح چند سؤال 3](#_Toc52375444)

[نکته دوم: 4](#_Toc52375445)

[نکته سوم: 5](#_Toc52375446)

[درجات وجه جامع 6](#_Toc52375447)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول فقه/ تعدیه حکم/ تنقیح مناط/ مقدمات

# مقدمه

دومین عامل در تعدیه حکم و تسری حکم به غیر از آنچه که در خود خطاب وارد شده است عبارت است از تنقیح مناط

تنقیح مناط عبارت از این بود که انسان با یک تلاش و دقتی و با وجه معتبری به موضوع اصلی و ملاک اصلی دسترسی پیدا بکند که در متن دلیل نیامده است و آن را برای تسری حکم به موضوعات جدیدی که در خود خطاب نیست قرار بدهد.

در مقدمه اول در باب تعریف تنقیح مناط مطالبی گفته شد و در مقدمه دوم پرداختیم به یک نسبت و تشابه و تمایز تنقیح مناط و الغاء خصوصیت که عامل قبل بود.

چند وجه در اینجا گفتیم امکان بیان دارد که ملاحظه کردید و وجه سوم این بود که در تنقیح مناط موضوع تبدّل پیدا نمی‌کند ولی در الغاء خصوصیت موضوع عوض می‌شود وقتی از خصوصیت رجل عبور می‌کنیم، موضوع یغتسل الرجل، دیگر رجل نیست، موضوع می‌شود یغتسل المکلف، یا آنجا که می‌گوید صُب الماء، آب بریز، دیگر موضوع صب الماء نیست موضوع این است که آب برسد و آن را در بر بگیرد. موضوع چیز دیگر می‌شود آنکه در خود خطاب آمده است از موضوعیت ساقط می‌شود.

درحالی‌که در تنقیح مناط شبیه تعلیل است در تعلیل هیچ‌وقت موضوع از موضوعیت طبق ادعایی که آقایان دارند ساقط نمی‌شود. این هم وجه سومی بود که اینجا گفته شده است.

# وجه چهارم تفاوت و تمایز تنقیح مناط و الغاء خصوصیت

وجه چهارم این است که تنقیح و الغاء از این جهت با هم تفاوت و تمایز دارند که در تنقیح مناط ما مناطی را به دست می‌آوریم و آن مناط و ملاکی که مشترک است دلیل قرار می‌دهیم برای اینکه حکم را از اینجا به جای دیگر ببریم. همان‌طور که در تعلیل مصرح هم همین طور است. در تعلیل مصرح دلیل می‌گوید لا تشرب الخمر لانه مسکر. این مسکر به عنوان علت، ابزار و وسیله‌ای و مستمسکی می‌شود که بگوییم آن ماده و آن ماده دیگر حکمش عدم شرب است؛ یعنی با این حد وسط اسکار ما حکم را از اینجا به جای دیگر می‌بریم.

به عبارت منطقی اسکار حد وسط می‌شود و مناط هم در جایی که استظهار می‌شود بدون اینکه در خطاب وارد شده باشد حکمش همین است؛ آن مناط حد وسط می‌شود برای تسری حکم. برای تسریه و تعدیه حکم از این موضوع به موضوع دیگر به شکل حد وسط منطقی.

این در تنقیح مناط است؛ اما در الغاء خصوصیت لا یلاحظ المناط، آنجا ما مناط را لحاظ نمی‌کنیم. می‌گوید یغتسل الرجل این جور نیست که بگوییم مناط مثلاً در اینکه کسی غسل بکند فلان موضوع است این است که مکلف باشد بعد بگوییم زن هم مثل مرد مکلف است از این مناط استفاده نمی‌کنیم یا اینکه اگر مناط هم به ذهن بیاید آن وجه اصلی تعدیه در الغاء نیست لذا تعبیری که در اینجا دارد «لا یلاحظ المناط او یتعدی بمجرد اللحاظه من دون أن یستدل به لتعدی» همین که این را می‌بیند این تسریه و این تعدیه را انجام می‌دهد نه این که به عنوان حد وسط از آن استفاده کند. این وجه چهارم است که در اینجا آمده است به عنوان آخرین نکته و عمیق‌ترین نکته در حقیقت اینجا ذکر شده است.

پس در این نکته چهارم و فرق چهارم که گویا عمیق‌ترین تلقی شده است می‌خواهد بگوید در تنقیح مناطی می‌یابیم که آن مناط را به عنوان حد وسط برای عبور از اصل به فرع قرار می‌دهیم اما در الغاء خصوصیت این مناط یا نیست اصلاً ابزار تسریه و تعدیه نیست یا اگر هم هست در حدی این است که به آن توجه دارد نه اینکه واقعاً تکیه‌گاه تسریه و تعدیه آن مناط باشد.

**﴿رَبٰائِبُكُمُ اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾**[[1]](#footnote-1) وقتی که غلبه این حضور ربائب در حجور را می‌بیند می‌گوید این **﴿اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾** قید غالبی است که در این جا آمده است نه اینکه برود سراغ ملاک بگوید ملاک ربیبه بودن است و این ربیبه بودن مشترک است و امثال اینها. از اول این قید را غالبی می‌بیند در کلام ظاهری. این هم از این مسئله در اینجا این چهار وجهی که در اینجا ذکر شده است.

سؤال: ممکن است در تنقیح مناط قوی‌تر باشد یعنی موضوعی است این‌قدر این دو به هم نزدیک هستند که دنبال مناط نیستیم مطمئنیم که این دو مناطشان یکی است تنها چیزی که برای ما شبهه است این است که آیا خود موضوع مدخلیت دارد یا نه؟

# چند نکته در تحقیق مسئله

ما در تحقیق در مسئله چند نکته را باید توجه کنیم

## نکته اول:

اینکه آیا وجود جامع، برای تعدیه از یک مورد به مورد دیگر در عالم ثبوت لازم است یا خیر. این یک نکته است. شما در **﴿رَبٰائِبُكُمُ اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾** از **﴿اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾** عبور می‌کنید به غیر آن‌ها که در حجورند یا وقتی که در ثلاثه الاحجار، عبور می‌کنیم از سه سنگ بودن به سه جانب از سنگ. یا وقتی که دلیل می‌گوید صُب الماء، عبور می‌کنیم از اینجا که بریزد یا اینکه به دلیل دیگری آب جریان پیدا بکند. یا در مواردی که تنقیح مناط –که در اینجا مثال‌هایی را دیدید و بعد بیشتر خواهید دید- در همان یغتسل الرجل عبور می‌کنیم از رجل به مطلق مکلف.

### طرح چند سؤال

[اینجا چند] سؤال وجود دارد؛

1- این انتقال از اصل به فرع، آیا بدون جامع ثبوتاً می‌شود یا نمی‌شود؟

2- و سؤال دوم این است که بدون لحاظ آن می‌شود یا نمی‌شود؟

3- اینکه بدون اتکاء و بدون اعتماد بر آن این امر می‌شود یا نمی‌شود؟

این سه مرحله است در باب عبور از یک حکمی که در اصل وارد شده است به حکمی در فرع و تعدیه در آنجا به این نقطه فرع. این عبور ما از یغتسل الرجل، صب الماء، اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ و هکذا و هکذا یا در تنقیح مناط، مثال‌هایی که به‌تدریج اینجا ذکر خواهیم کرد؛ آیا این عبور حالا در تنقیح مناط یکی از مثال‌ها را بگوییم همان امر به معروف و نهی از منکر است.

دلیل می‌گوید امر به معروف و نهی از منکر بکن ما عبور می‌کنیم از امر و نهی به وضع و ارشاد یا به اقدامات دیگری که امر و نهی نیست می‌گوییم این اصل است ولی روحش چیزی است که در وضع هم هست. در شیوه‌ها و روش‌های دیگر که شکل امر و نهی ندارد وجود دارد.

در همه این‌ها چه آن‌هایی که به عنوان الغاء خصوصیت آمده است و چه آن‌ها ک به عنوان تنقیح مناط ذکر شده است.

اولین سؤال این است که این تعدیه و تسریه بدون جامع و قدر مشترک می‌شود یا نمی‌شود؟ ممکن است کسی بگوید لازم نیست همیشه جامع باشد گاهی جامع نیست این با آن مشابهتی دارد ولی لازم نیست که جامع و مانعی باشد. ما به نظرمان می‌آید که اصلاً تعدیه این حکم که در اصل خطاب وارد شده است به فرعی بدون یک وجه شبه که جامع باشد نمی‌شود. البته ممکن است آن جامع، نهایتاً دقیقش را اینجا به دست نیاوریم از لحاظ مانعیت ولی حتماً در عالم ثبوت بین اصل و فرع یک جامعی هست. بدون آن نمی‌شود حتی در اولویت فحوی هم همین‌طور است منتها یک مصداق ابرزی دارد. بنابراین در عالم ثبوت بدون جامع نمی‌شود. پرش از این حکم به یک چیزی که هیچ‌وجه شبه و جامعی بین آن‌ها نباشد این طفره است به نظر می‌رسد حتماً یک وجه شبهی و جامعی بینهما وجود دارد.

سؤال: مکلف اینجا جامع است ولی مکلف پی به علت حکم نبرد

جواب: علتی که ما می‌گوییم در متعلق و موضوع حکم است در مخاطب و قیود دیگر، علتی که می‌گوییم علت متناسب با خودش است یعنی آن وجهی که موجب می‌شود این خطاب را متوجه آن کنیم چیست؟ علة کل شیء بحسبه، نه علت در حکم است که اسکار است یا چیز دیگر است.

پس در اینجا به نظر می‌رسد که جامعی باید وجود داشته باشد.

## نکته دوم:

این جامع می‌شود لحاظ نشود یا باید لحاظ بشود؟ به نظر می‌آید اینجا حتماً لحاظ می‌شود یعنی وقتی منتقل شود از این به فرع، جامعی حتماً وجود دارد و حتماً لحاظ می‌شود منتها این لحاظ، گاهی لحاظ در واقع تفصیلی است و گاهی ارتکازی است و گاهی تفصیلی است و گاهی اجمالی است اما به نظر می‌آید امکان ندارد و الا طفره است. حتماً وجه شبه و جامع در ذهن منقبه شده است که از این به آن منتقل می‌شود منتها این وجه جمع گاهی تفصیلی و شفاف است و گاهی به دلایلی شفاف نیست و حالت ابهام دارد. مثالش هم اینهاست، شفاف و واضح: یغتسل الرجل، خیلی شفاف است که زن هم به عنوان مکلف این وضع را دارد در ذهن هم فوری می‌آید یا **﴿رَبٰائِبُكُمُ اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾** چون ربائب در کلام ذکر شده است فوری در ذهن می‌آید که این ربائب محور است و آن از باب غالب گفته شده است.

بعضی جاها غالب نیست مثل ثلاثة الاحجار است یادتان است که می‌گفتیم ثلاثة الاحجار، جامع داریم یا نداریم، آنجا بحث‌هایی بود ولی به نظر می‌آید آنجا جامعی وجود دارد منتها این جامع را در تعبیر سریع نمی‌توان تفوق بکند و لذا جامع در همه موارد الغاء خصوصیت مثل اینجا وجود دارد. این تکمیل بحث‌های قبلی است.

## نکته سوم:

در همه موارد این جامع وجه استدلال و وجه انتقال است یعنی به خاطر آن جامع و می‌بیند آن محور حکم است و آن محور حکم تشخیص می‌دهد همین را استدلال می‌کند از اصل به فرع منتقل بشود اگر کسی بخواهد اینجا هم آن دقت را به کار بگیرد باید بگوید وجه انتقال این طریق جامع به فرع، این گاهی خیلی شفاف است و گاهی خیلی شفاف نیست و درجات دارد مثل همان مرحله قبلی که می‌گفتیم.

اگر کسی این سه مطلب را بپذیرد.

1- همیشه از انتقال از اصلی به فرعی وجه جامعی وجود دارد

2- آن وجه جامع در ذهن شخص و مستنبط و عرف ملاحَظه می‌شود تفصیلاً أو اجمالاً

3- اینکه همان وجه جامع مورد استدلال است منتها یک جاهایی خیلی روشن است و یک جاهایی با یک تأملاتی باید آن را مطمئن شد که با آن می‌شود منتقل شد.

این سه مرحله‌ای است که در اینجا وجود دارد

ما به نظرمان می‌آید که چه در الغاء خصوصیت و چه در تنقیح مناط این سه نکته وجود دارد. چه در الغاء خصوصیت و چه در تنقیح مناط این سه خصوصیت باید باشد؛

1- جامع حتماً باید باشد.

2- آن جامع حتماً لحاظ می‌شود.

3- آن جامع برای انتقال، دلیل است.

از این جهت الغاء خصوصیت و تنقیح مناط یک وجه جامع دارند و همه مشترک‌اند که این سه مرحله در آنجا وجود دارد.

این یک بحث ممکن است کسی این جور قصه الغاء خصوصیت و تنقیح مناط را تحلیل کند

# درجات وجه جامع

اما مطلب بعد این است که درجات این تفتن به این وجه جامع و ظهور و بروز آن در کلام متفاوت است.

جاهایی تقریباً مدلول لفظی به شمار می‌آید از بس واضح است حالا به هر دلیلی وقتی می‌گوید یغتسل الرجل کسی خصوصیت رجل به ذهنش نمی‌آید. از ابتدا ذهنش مکلف است، حالا به قرائن درونی یا برونی. یک جاهایی این‌طور است این خیلی شفاف است واضح است ظهور و بروز دارد آن‌قدر این امر شفاف است که سرعت انتقال جوری است که می‌گوید نرفته‌ام مناط پیدا کنم بیایم اینجا. اول رجل یعنی مکلف.

ولی در واقع آن عملیه انتقال به جامع و از جامع به آن وجود دارد و همان هم جایگاه استدلالی است ولی این‌قدر واضح است که مثل بدیهیات یا قضایایی که قیاساتها معها است و چیزهایی از این قبیل که آدم خیلی سریع منتقل می‌شود یا از آن قبیل است یک جاهایی آن وضوح را ندارد باید فکر و تأمل کرد تا به قطع و اطمینان رسید که مناط این، این مسئله است مثلاً وقتی می‌گوید **﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ﴾**[[2]](#footnote-2) در این درجه وضوح نیست که «يَأْمُرُونَ» و «يَنْهَوْنَ» یعنی یسعون لتحقق المعروف فی المجتمع، می‌گوید **﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾** یعنی یسعون و یحاولون تحقق یا تطبیق المعروف فی عالم الخارج. این جمله از آن در آمدن مثل یغتسل الرجل نیست که یعنی یغتسل المکلف نیاز به تأملات بیشتری دارد و از این جهت است که این مدلول گاهی این الغاء خصوصیت در حد مدلول لفظی است و گاهی در حد مدلول لفظی نیست یک چیز عقلی است با مداقه‌های زیادی به دست می‌آید.

این مطلب دوم. از این جهت است که ... من ترجیح می‌دهم همان وجه اول که جلسه قبل گفتیم یعنی می‌گوییم درجه ظهور و سرعت این انتقال تفاوت دارد در الغاء خصوصیت یک مقدار بارزتر و لفظی‌تر است در تنقیح مناط حالت عقلی قوی‌تر دارد و این‌ها طیف است خیلی هم چیز نیست که مرز بگذاریم بگوییم این الغاء خصوصیت است تنقیح مناط نیست یا برعکس.

از یک درجات واضحی که دلالت‌ها حالت لفظی خیلی بارزی دارد شروع می‌شود می‌آید تا جایی که با تأملات زیاد باید به آن توجه کرد. بعد خواهیم گفت در نظام سازی شهید صدر که حالا به این عنوان در کلمات ایشان آمده و روحش در جاهای دیگر هست آن خودش از چیزهایی است که با یک دقت‌هایی ممکن است آدم را به ملاک‌هایی برساند و موجب تنقیح مناط بشود. خود آن جمع گزاره‌ها در یک موضوع ممکن است آدم را به آن برساند. در این‌گونه موارد ما تنقیح مناط می‌کنیم یک چیز دقیق حساسی است.

از این جهت است که به نظرم این بیان شاید قابل دفاع‌تر باشد آن هم که در بیان آخر آمده است: لا یلاحظ المناط یا اینکه یتعدی بمجرد لحاظه. این مناط دیده می‌شود ولی گاهی آن‌قدر مناط واضح است که انسان حس نمی‌کند انگار از اول از اصل به فرع منتقل می‌شود. آن هم طفره است نمی‌شود از اصل به فرع منتقل شد حتماً از اصل می‌آید به یک مناطی و یک وجه شبهی یک جامعی و از آن منتقل می‌شود بعضی جاها این خیلی قوی است و بعضی جاها آن قوت را ندارد.

سؤال: می‌توان ادعا کرد که الغاء خصوصیت ما را تا یک بخشی از کار جلو آورده است صرفاً می‌دانم که بین ثلاثة الاحجار با سه بخش از یک سنگ جناس واقعی حکم، تفاوتی نیست این اندازه را خاطر جمع شدم و اطمینان پیدا کردم و اما اینکه حکم چیست؟ آیا از سنگ به پارچه هم می‌شود تسری کرد؟ می‌گویم فقیه اینجا یک جنبه نصی برایش روشن است این که در نص آمده است الغاء می‌کند اما گاهی وقت‌ها هست که از این جلوتر می‌رود. حالا این که من دیدم به عنوان جامع این دو، آیا واقعاً ملاک حکم هم همین است یا یک چیزی فراتر است.

جواب: بحث از سنگ به پارچه را بگذارید کنار. حالا اینکه الغاء می‌کند تعدیه تمام شد؟ تمام نمی‌شود باید حتماً یک چیزی مشترک ببیند که بگوید این مثل این است. جامع قریب داریم، جامع متوسط داریم و جامع بعید داریم. در جامع قریب اطمینان پیدا می‌کند و لذا به این تسریه می‌دهد اما احتمال جامع بالاتری می‌دهد که دایره بیشتری بگیرد به فرمایش شما از حجر به پارچه بگیرد. آن باید مراحل خودش را طی کند عرض من این است که اینجا طفره نمی‌شود. منتها این انتقال گاهی خیلی شفاف و واضح است به حدی که گویی لفظ همین را می‌گوید و کسی از لفظ برداشت خصوصیت روی رجل یا صب یا اَللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ نمی‌کند. گاهی این‌جوری نیست باید با تأملات بیشتری به آن جامع رسید و متوجه شد و این تفاوت درجه‌ای است که اینجا وجود دارد

به نحوی آن بیان سه و چهار که اینجا آوردیم و اینجا آمده می‌توان به همین که ما می‌گوییم برگردد منتها بیان ما همین بود که ملاحظه فرمودید.

سؤال: نکته اصلی افتراق را شما چه می‌دانید؟ نیاز به دقت بیشتری دارد؟

جواب: افتراق را می‌گوییم آن شفافیت و وضوح مسئله است. در موارد الغاء خصوصیت در جاهایی خیلی شفاف و واضح است که گویی مدلول لفظی هم خلاف این نیست یغتسل الرجل، یعنی یغتسل المکلف، می‌آید تا آنجایی که می‌خواهد يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ را به معنای این باشد که می‌خواهد تلاش کند معروف محقق بشود. این دیگر از ظاهر لفظ نمی‌توان این را گفت. یک تأملات بیشتری می‌خواهد اما این روح مسئله می‌گوید این که می‌گوید يَأْمُرُونَ یعنی یسعون لتحقیق المعروف المجتمع. این روحش با جایی که می‌گوید «صُب» یعنی آب جاری بشود نه اینکه خودت بریزی، یک ملاک مشترک را می‌بیند تسریه می‌دهد منتها یک جایی ملاک واضح است و در کلام شفاف است در حدی که مدلول لفظی می‌داند و یک جایی این‌جوری نیست تأملات بیشتری را می‌طلبد. این مقول به تشکیک است این قصه.

به‌عبارت‌دیگر ما در مطلب اول و در این تحلیلی که در این دو مطلب گفتیم، یک عملیه ذهنی و استنباطی اینجا وجود دارد که مشترک بین همه الغاء خصوصیت و تنقیح مناط است اما این عملیه ای که در ذهن مخاطب انجام می‌گیرد برای فهم مدلول کلام، از لحاظ جلاء و خفاء و از لحاظ وضوح و ابهام درجات و مراتب دارد و یک جامع جدی بین این‌ها وجود دارد منتها مایز همین درجه است یک مایز ذاتی نیست این درجات است و مقول به تشکیک از اصل به فرع است.

کما اینکه این انتقال گاهی از جهت دیگر مقول به تشکیک است گاهی این وجه جامعی که در ذهن می‌آید در حد یک احتمال است، گاهی اشعار است گاهی ظن است و گاهی اطمینان و گاهی قطع است که ما می‌گوییم وقتی به درجه اطمینان و قطع برسد اعتبار دارد و الا اعتباری ندارد.

این تحلیلی است که در اینجا می‌شود ارائه کرد ادامه بحث را که ملاحظه خواهید فرمود در کتاب در طرق الاستکشاف المناط آمده است مطلب بعدی این است که ما شیوه‌ها استنباط مناط چیست؟

یک شیوه‌هایی در الغاء خصوصیت داشتیم که آن جنبه واضح‌تر و لفظی‌تر داشت اما اینجا شیوه‌هایی عمیق‌تر است که باید ببینیم چقدر می‌شود به آن توجه کرد. اهمیت مسئله در تنقیح مناط هم فوق العاده است در اینکه ما کسانی داریم که مطلق تنقیح مناط را تقریباً همان قیاس می‌دانند تا کسانی که در این فقه پویا و نگاه‌های روشنفکرانه که اصلاً تنقیح مناط را چنان تعمیم می‌دهند که حتی قیاس را هم در می‌نوردد این‌قدر این تنقیح مناط در مظال است که باید توجه کرد که ملاکات و شیوه‌هایش چیست؟

صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. - سوره نساء، آیه 23. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره آل‌عمران، آیه 104. [↑](#footnote-ref-2)